

تبیین جلوه‌های هنری قرآن

مژگان مسعودی مقدم*

چکیده

هنر و آثار هنری به خاطر خلاقیتی که به همراه دارد، مورد تحسین همگان قرار گرفته است. بررسی هنر جذّابیت قرآن از نظر به کارگیری الفاظ و عظمت معانی به حدی مهم است که ضرورت دارد در جامعه اسلامی، هر فرد مسلمان با زبان کتاب هدایت خویش آشنایی داشته باشد. بزرگان و علمای علوم اسلامی درباره وجوه اعجاز قرآن سخن‌ها گفته‌اند؛ ولی چگونگی به کارگیری و گزینش الفاظ قرآنی و تأثیر آن در جذب مخاطب و آفرینش هنری، از ویژگی‌های منحصر به فرد قرآن است که در سال‌های پس از نزول بیشتر نمایان شده است. رعایت صنایع و آرایه‌های ادبی، مانند سجع و جناس و نیز نکات ظریف بدیعی در آیاتی از قرآن دیده می‌شود که مورد توجه دانشمندان ادبیات عرب قرار گرفته است. در این مقاله، برخی از مصادیق هنر قرآن در تبیین زیبایی جلوه‌های ادبی با روش کتابخانه‌ای و توصیفی آورده شده است.

کلید واژه‌ها: هنر قرآن، جلوه‌های ادبی، جلوه‌های هنری

* استاد حوزه و دانش آموخته سطح سه تفسیر و علوم قرآنی

مقدمه

هنر، زبان ناگفته‌های انسان است. میان اهداف متعالی هنر و آرمان‌های والای دینی و هدف‌دار دیدن خلقت و معنی‌داربودن وجود، پیوستگی و تناسب مستحکم و پایداری وجود دارد. این گونه دریافت از مسائل هستی و زندگی وقتی به کمال خویش می‌رسد که با زیباترین زبان عرضه و ارائه همراه شود. از این‌رو، باید باور داشت که میان ماهیت و فلسفه هنرواقعی با دین و عرفان و معنویت، نوعی همگونی و هماهنگی به وضوح دیده می‌شود. هنر اصیل شکوفایی و بالندگی خود را با درهم آمیختگی با هنر دوام و قوام می‌بخشد. برای قبول این واقعیت، کافی است به جلوه‌های ماندگار هنر در تاریخ، نگاهی انداخته شود تا آشکار شود چگونه آن بخش از هنر که با جوهر و روح دین سازگاری و هم‌آوایی یافته است، ماندگار و به اعماق جامعه راه برده است. در این بررسی است که به دست می‌آید خدای زیبایی‌ها چنان به ظرافت و زیندگی زبان و عرضه و قالب پیام اهمیت می‌دهد که حتی سخن گفتن خویش و رابطه با بندگان را به زیباترین وجه ممکن آورده است. قرآن، کلام وحی در عین داشتن همه‌ی معانی و ویژگی‌های گوناگون یک معجزه‌ی هنری نیز هست و در ساخت آیه آیه‌اش، دبر سوره‌ها و تلاوت مؤثر و جان‌فزایش شکوه و شیدایی و وزن و آهنگ خاصی نهفته است.

در این نوشتار سعی شده است اوج هنرمندی خداوند عظیم از زاویه‌ی ادبی در کلام وحی تا حدودی تبیین شود. همچنین آیاتی از کلام وحی که به زیباترین صناعات ادبی و شیواترین بیان سخن گفته است، بررسی شده است.

مفهوم‌شناسی

هنر

هنر به معنای کیاست، فراست و زیرکی است. هنر در واقع به معنی آن درجه از کمال آدمی است که هشیاری و فراست و فضل و دانش را در بردارد و نمود آن صاحب هنر را

برتر از دیگران می‌نماید. (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۵، ص ۲۳۵۶) هنر نیروی خلاقیت بشری را به طور روشن جلوه می‌دهد. هنر به عنوان یک وسیله بسیار عالی در راه وصول به ایده‌آل‌ها در زندگی اساسی‌ترین نقش را دارد. (جعفری، ۱۳۷۹، ص ۵۶)

به رغم آنکه مفهوم اصطلاحی هنر بسان مفهوم علم، امری بدیهی و شناخته شده برای همگان به نظر می‌رسد؛ اما نگرستن دقیق‌تر در مفهوم آن نشان می‌دهد که هنر از جمله مفاهیم ظریف و دقیقی است که ارائه‌ی تعریف و تصویری گویا از آن کاری دشوار است. در تعاریف ذیل برخی از دیدگاه‌ها پیرامون مفهوم هنر ارائه شده است:

۱. کلمه «هنر» به معنای عام، نتیجه گرفتن از دانایی به وسیله توانایی و عمل است.
۲. هنر وسیله‌ای برای ثبت و ضبط احساس انسانی در قالب مشخص و نیز انتقال آن در خارج از عوامل ذهن و همچنین تفهیم آن احساس به دیگران است.
۳. هنر در تجربه‌ی انسانی روش خاصی از بیان حقایق زندگی است، یعنی اگر زبان علمی یا عادی که انسان‌ها آن را در زندگی روزمره‌ی خود به کار می‌گیرند، دارای این ویژگی است که بیان مستقیم حقایق می‌باشد، زبان هنر این ویژگی را دارا خواهد بود که بیان غیرمستقیم همین حقایق است. تفاوت این دو زبان آن است که زبان نخست بر نقل حقایق به صورت واقعی خود استوار است. در حالی که زبان هنر بر عنصر تخیل استوار است.

به عنوان مثال اگر کسی بخواهد انفاق در راه خدا را بیان کند، می‌گوید هر کس برای خشنودی خدا اموال خود را انفاق کند، چند برابر آن پاداش خواهد گرفت. در این حالت این سخن یک بیان واقعی یا عادی یا علمی می‌باشد؛ اما هنگامی که همین مفهوم را با آیه کریمه (مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛ مثال کسانی که در راه خدا اموالشان را مصرف می‌کنند همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند؛ که در هر خوشه، یک صد دانه باشد؛ و خداوند آن را برای هر کس بخواهد، دو یا چند برابر می‌کند و خدا (از نظر قدرت و رحمت) وسیع و (به همه چیز) داناست.) (بقره، ۲۶۱) مقایسه می‌کنیم، تعبیر قرآن یک بیان هنری است و تفاوت تعبیر گذشته با این تعبیر، ایجاد یا افزودن یک رابطه جدید میان «انفاق» و دانه گندم است.

۴. هنر آن است که انسان، اندیشه‌ها و عواطف خویش‌تن را یا از طریق قلم، قلم‌مو و چکش یا ابزار تولید آواها به صورت «شعر»، «نثر»، «نقاشی»، «تندیس» و موسیقی به ظهور برساند.

در تعریف دوم و سوم شیوه و روش انعکاس آثار هنری مورد توجه قرار گرفته است. در تعریف اول و چهارم تجلی و تبلور آثار هنری مورد توجه قرار گرفته است. با توجه به تعاریف فوق از هنر، می‌توان تعریف جامع‌تری برای هنر ارائه کرد:

«هنر تجلی و تبلور زیباگونه و عینی احساسات و اندیشه‌های درونی آدمی است که با ابزار متناسب انجام می‌پذیرد». (نصیری، ۱۳۸۷، ص ۲۲-۲۴)

همچنین در تبیین ویژگی هنر، این کلام مقام معظم رهبری^(دامت برکاته) به اندازه کافی گویاست که:

«هر پیامی، هر دعوتی، هر انقلابی و هر تمدنی و هر فرهنگی تا در قالب هنر ریخته نشود نفوذ و گسترش ندارد. هنر مقصدش انتقال و بیان زیبایی‌ها و مایه انبساط و تفرج روح و روان است... هنر ابزار است؛ اگر چه هنرمند به آن مبتهج است و جزء جان او است؛ اما برای هدفی است که ریشه در وجود انسان دارد». (خوشرو، ۱۳۷۴، ص ۳۱)

زیبایی

زیبا از حیث لغت به معنی زبیده، شایسته، نیکو و جمیل است؛ و زیبایی عبارت است از نظم و هماهنگی‌ای که همراه عظمت و پاکی، در شیئی وجود دارد و عقل و تخیل و تمایلات عالی انسان را تحریک کند و لذت و انبساط پدید آورد و آن امری است نسبی. (معین، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۷۶۷)

اگر انسان بر کرده‌ی خویش آگاه باشد یا ناآگاه، طالب زیبایی است. کسی که در محیط کار یا زندگی خود سعی می‌کند محیطی دلپذیر، منظم و آراسته ایجاد کند، معلمی که با کمک گچ‌های رنگی، و ترسیم تصاویر، فرمول‌ها و ... به طور منظم روی تابلو کلاس تدریس می‌کند، مادری که با دقت بسیار زیاد درصدد انتخاب لباسی با رنگ و طرح و شکلی مناسب و دلخواه برای فرزند خویش است؛ همه به نوعی هنرمند هستند؛ چه بدانند و چه ندانند. (لنکستر، ۱۳۷۳، ص ۷۰)

واقعیت این است که در طول تاریخ هرکس «زیبایی» را به گونه‌ای خاص تعریف کرده است. با بررسی تعاریفی که از مفهوم «زیبایی» داده شده، دریافت می‌شود که در تعریف زیبایی با دو دیدگاه کلی مواجه هستیم: گروهی زیبایی را امری ذهنی «subjective» می‌دانند و معتقدند «زیبایی آن کیفیتی است که ذهن انسان در برابر محسوسات از خود ایجاد می‌کند.» و گروه دوم زیبایی را یکی از صفات عینی موجودات می‌پندارند و معتقدند که زیبایی، صفتی است که ذهن انسان به کمک قواعد و اصول معینی آن را درک می‌کند، این‌ها زیبایی را جزء امور عینی و بیرونی «objective» برمی‌شمارند. در هر حال، زیبایی «محور ماهوی هنر» است و به دست دادن تعریف دقیقی از آن مقوله‌ای است که در طول تاریخ فکری بشر، پیوسته ذهن صاحب‌نظران را به خود مشغول کرده است.

درباره تاریخچه زیبایی شناسی در ایران شاید بتوان گفت به احتمال قوی این مقوله قبل از اسلام نیز مطرح بوده و به خصوص در عهد ساسانیان، زمانی که ایرانیان از فن شعر و خطابه‌ای ارسطو مطلع شده‌اند، توجه آن‌ها بیشتر شده است. در ایران پس از اسلام فارابی از نخستین کسانی است که بحث زیبایی شناسی در هنر را مطرح کرده است و به نظر می‌رسد که وی مهم‌ترین اصل را در زیبایی شناسی هنر، تأثیر بر مخاطبان می‌داند. عین القضاة همدانی نیز زمانی که از زیبایی‌های قرآن سخن می‌گوید، ملاک درک زیبایی‌های کلام وحی را قلب پاک و بی‌زنگار مخاطب ذکر می‌کند که این اصل را می‌توان بر سایر آثار ادبی تعمیم داد، به این معنی که اوج زیبایی از طریق دریافتی که دور از عادت و دنیا پرستی باشد واصل می‌شود. (واردی، ۱۳۸۶، ص ۱۷)

فلاسفه و حکما و متفکران از دوره‌ی باستان تاکنون در این باب که زیبایی چیست، و چه تعریفی دارد گفتگو کرده‌اند و پیرامون این نکته تأمل نموده‌اند که این زیبایی چیست که خودش مستقلاً خارج از ظرف ذهن ما وجود ندارد؛ ولی همیشه به چیزی و پدیده‌ای عینی ضمیمه می‌شود و به اصطلاح مابه‌ازای خارجی ندارد اما موصوف خارجی دارد و همیشه صفت برای موجودات واقع می‌شود، که با تحقیق در کلام و نظریات بزرگان می‌توان دریافت که زیبایی، تجلی و نمود کمال الهی در پدیده‌ها و مظاهر جهان هستی است و درک ما از این کمال، حس زیبایی را برمی‌انگیزد، و زیبایی‌های جهان هستی پرتوی از جمال لایزال است و زیبایی هر پدیده‌ای در این جهان سایه‌ای است از

زیبایی مطلق. زیباییدر هر دو عالم ظاهر و باطن درجه بندی شده است و وظیفه‌ی هر انسان هوشمندی این است که از نردبان زیبایی عالم محسوسات یکی یکی بالا رود تا به زیبایی‌های معقول برسد و زیبایی‌های عالم محسوسات نقطه شروع حرکت به سوی خداست و تنها راه رسیدن و دیدن جمال مطلق، زیبا کردن روح است و روح آنگاه زیبا می‌شود که شخص به سجایای اخلاقی آراسته گردد. (خونساری نژاد، ۱۳۸۶، ص ۵۶)

افلاطون زیبایی را این‌گونه تعریف می‌کند: «زیبایی عبارت است از تناسب اجزاء با یکدیگر و با کل مجموعه» و اساس کار هنری را بر هم‌آهنگی و هم‌سانی و یکسانی با طبیعت می‌داند. اما کلمه‌ی «زیبایی» در تعبیر قرآنی با عنوان «جمال» در قرآن فقط یک بار در مورد زیبایی طبیعت اشاره شده است نه زیبایی هنری؛ که این زیبایی را خداوند به عنوان یک نعمت برای ما معرفی کرده است. این کلمه برای امور معنوی مثل صبر، دوری، جدایی و عفو به کار رفته است. پس در تعبیر قرآنی، جمال برای زیبایی طبیعی به کار رفته است. (هادوی، ۱۳۷۴، ص ۵۶)

تعریف علم معانی، بیان و بدیع

در تعریف دانش‌های فوق این‌گونه آمده است: معانی در لغت، جمع مکسر کلمه‌ی «معنی» می‌باشد و آن مصدر میمی به معنای اسم مفعول «قصد شده» است. در اصطلاح «علم معانی»، دانشی است که در آن از حالت‌ها و اسلوب‌های گوناگون سخن به منظور هماهنگی با اقتضای حال شنونده بحث می‌شود. (محمدی، ۱۳۸۳، ص ۴۷) به عبارتی، علم المعانی: «و هُوَ عِلْمٌ يَعْرِفُ بِهِ أَحْوَالُ اللَّفْظِ الْعَرَبِيِّ الَّتِي بِهَا يُطَابِقُ مُقْتَضَى الْحَالِ». (التفتازانی، ۱۴۲۴، ص ۱۹) علم معانی قواعدی است که بوسیله‌ی آن‌ها حالات لفظ عربی از حیث مطابقت آن‌ها با مقتضای حال شناخته می‌شود که منظور از حالات لفظ عربی اعم از حالات مفرد، مثل حالات مسندالیه و مسند و اسناد یا حالات لفظ مرکب مثل فصل و وصل، ایجاز، اطناب و مساوات است. علم معانی به ما می‌آموزد که چگونه سخن بگوئیم تا در اداء مراد خویش خطا نکنیم و مراد از لفظ مطابق با مقتضای حال، کلام متکلم است که مثلاً با تأکید آمده و این لفظ، به خاطر دارا بودن تأکید، کلام را متصف به یک صفت مخصوص می‌کند. (امین شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۹) در علم معانی از جملاتی که بدون قرینه‌ی لفظی در معنای خود به کار نمی‌روند بحث می‌شود و به این لحاظ به این علم،

علم معانی می‌گویند؛ زیرا از معانی ثانوی جملات بحث می‌کند، مثلاً خطاب به کودکی که درس نمی‌خواند می‌گویند: شنیدم پرویز (پسر همسایه) شاگرد اول شده است که معنای ثانوی آن با توجه به حال مخاطب و اوضاع و احوال بحث این است که تو هم درس بخوان تا شاگرد اول بشوی. (شمیسا، ۱۳۷۴، ص ۱۳) از میان فنون زیباشناسی سخن، معانی دانشی است که در آن درونی‌ترین کاربردهای زیبا شناختی بررسی و کاویده می‌شود؛ کاربردهای هنری که گاهی با نگاه نخستین به چشم نمی‌آیند؛ و برای یافتن و نشان دادن آن‌ها به ژرف کاوی و درنگ نیاز هست. دیریابی کاربردهای هنری در معانی از آنجا است که این کاربردها نیک با تار و پود سخن در می‌توانند آمیخت و بخشی از گوهر و سرشت آن می‌توانند شد. (کزازی، ۱۳۷۰، ص ۲۸) علم بیان، دانشی است که به وسیله‌ی آن می‌توان معنای مطابق با مقتضای حال را با شیوه‌های گوناگون سخن بیان کرد. به عبارت دیگر به کمک علم بیان می‌آموزیم که چگونه مطلب واحد را با عبارت‌های گوناگون بیان کنیم. (محمدی، ۱۳۸۳، ص ۲۱۲)

«البيانُ هو عِلْمٌ يُعْرِفُ به إِيرادُ المعنى الواحدِ بطرقٍ مختلفهٍ فى وضوحِ الدلاله عليه»؛ (التفتازانی، ۱۴۲۴، ص ۱۹) یعنی به وسیله علم بیان شناخته می‌شود که چگونه یک معنا را با عبارات گوناگون بیان کنیم. منظور از «طرق مختلفه» اختلاف عبارات در وضوح و خفا است. یعنی معنا یکی باشد، ولی دلالت بعضی عبارات بر آن معنا از بعضی دیگر واضح‌تر باشد. برای توضیح یک معنا با عبارات متفاوت توجه به این داستان لازم است:

می‌گویند هارون الرشید در خواب دید همه‌ی دندان‌هایش ریخته، خواب خود را برای معبری بیان کرد، معبر تعبیر نمود که تمام اقوام خلیفه قبل از مرگ او می‌میرند. هارون نگران شد، دستور داد معبر را به زندان انداختند. سپس معبر دومی را طلب نمود. معبر دوم گفت عمر خلیفه از تمام اقوامش طولانی‌تر است. هارون خوشحال شد دستور داد دهانش را پر از درّ کنند. نتیجه حاصل این که معنا در هر دو تعبیر یکی است ولی عبارت اول صریح و واضح و عبارت دوم کنایه و مخفی‌تر و به علاوه عبارت اول مایوس کننده و عبارت دوم خوشحال کننده است. (امین شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۹)

«الْبَدِيعُ: وَ هُوَ عِلْمٌ يُعْرِفُ به الْوُجُوهُ وَ الْمَزَايَا الَّتِي تُزِيدُ الْكَلَامَ حُسْنًا وَ طَلَاوَةً وَ تَكْسُوهُ بَهَاءً وَ رَوْقًا بَعْدَ مُطَابَقَتِهِ لِمُقْتَضَى الْخَالِ مَعَ وَضُوحِ دَلَالَتِهِ عَلَى

المُرَاد لَفْظاً وَ مَعْنَى.

عبارت «بَعْدَ مُطَابَقَتِهِ لِمُقْتَضَى الْحَالِ» اشاره دارد به آن که رعایت صنایع بدیع در کلام پس از رعایت مطابقت کلام با مقتضای حال و وضوح دلالت کلام بر مراد و مقصود باشد که اوّل علم معانی و دوّم علم بیان حاصل شود و إلّا مانند بستن دُرّ و جوهر است به گردن خوکان و و سمه کشیدن است به ابروی کوران و مانند شمشیر چوبین است در غلاف زرّین. پس باید کلام اوّل دارای حُسن ذاتی باشد آن گاه به حُسن عارضی زینت داده شود تا سخت دل‌پسند و دلکش باشد و روح از استماع آن در وجد و طرب آید. زیرا سخن نیکو مائده روح باشد، چنان‌که جسم از غذاهای خوشمزه و شهوات جسمانیّه لذّت می‌برد، روح نیز از سخنان خوش و الفاظ دلکش به طرب می‌آید. علم بدیع، دانشی است که به وسیله‌ی آن اشکال معنوی و لفظی که موجب زیبایی کلام و تأثیر بیشتر آن در شنونده می‌گردد، شناخته شود. بدیع به کلام جامه‌ی شکوه و رونق می‌پوشاند و زیبایی‌های آن را افزون می‌کند و علم آرایش سخن است. (هاشمی خراسانی، ۱۳۹۰، ج ۹، ص ۸)

هنر قرآن در عرضه جلوه‌های ادبی

قرآن جلوه‌ای از جمال بی‌مثال خداوند است که افزون بر معانی والا، سرشار از زیبایی و دلربایی است. زبان شیوا و آوای جاذب، بشارت‌های آرام بخش و هشدارهای بیدارکننده؛ از قرآن چهره‌ای را نمودار ساخته است که نام آوران عرصه‌ی سخن معترفاند که قرآن، قرآن است و شعر و نثر نیست. نزول قرآن همزمان با روزگاری بوده که هنروران عرب، شاهکارهای ادبی خویش را در نمایشگاه هنری بازار عکاظ به نمایش می‌گذاشتند و داوران سخن برترین نمونه‌ها را گزینش و معرفی می‌کردند و آن به عنوان الگوی ادب عربی محسوب می‌شد. اما وقتی خورشید قرآن طلوع کرد و آوای خوش آن بر گوش چکامه سرایان و سخن شناسان رسید، سحر بیان آن، چنان دل‌های آنان را تحت تأثیر قرار داد که بنگاه آن آثار ادبی بی‌فروغ گردید. زیبایی‌های بیانی قرآن تا بدان حدّ خیره کننده و فراگیر بود که برجسته‌ترین دشمنان قرآن را به استراق سمع شبانه وامی‌داشت و این تأثیرگذاری بر مخاطبان، ویژه‌ی روزگاران کهن نبوده و امروزه نیز زبان شناسان و نویسندگان بزرگ عرب و غیر عرب را مجذوب خود کرده است.

گوته می گوید:

«درست نیست که ما قرآن را از جهت طراوت و شیرینی و زیبایی ادبی اش با هیچ یک از کتب ادبی مقایسه کنیم، تنها می شود آن را به انقلابی تشبیه کرد که در جان معاصرین محمد (شعله ور ساخت، چرا که قرآن در دل شنوندگان با تمام قدرت نفوذ کرده و متقاعدشان می ساخت، ریشه های وحشی گری و خشونت را از اعماق روح عرب ها ریشه کن ساخت و با بلاغت و سخنان روان و زیبایش یک ملت وحشی را به یک ملت متمدن تبدیل کرد.» (زمانی، ۱۳۸۴، ص ۳۰۵)

جان دیون پورت مؤلف کتاب «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن» می نویسد:

«قرآن به اندازه ای از نقائص مبرا و منزّه است که نیازمند کوچک ترین تصحیح و اصلاحی نیست و ممکن است از اول تا به آخر آن خوانده شود بدون آنکه انسان کمترین ملالتی از آن احساس کند و همه این معنی را قبول دارند که قرآن با بلیغ ترین و فصیح ترین لسان و به لهجه ی قبیله ی قریش، که نجیب ترین و مؤدب ترین عرب ها هستند نازل شده... و مملو از درخشنده ترین اشکال و محکم ترین تشبیهات است.» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۳۶)

و اینک، این هنروری ذات اقدس ربوبی را در بسترهای زیر می توان به تماشا نشست و به برخی از ویژگی های هنر بیانی قرآن پرداخت:

۱. گزینش نیکوی واژگان

انتخاب کلمات و واژه های به کار رفته در جملات و عبارات قرآنی کاملاً حساب شده است به گونه ای که اگر کلمه ای را از جای خود برداشته، و کلمه ای دیگر جایگزین آن شود به طوری که تمامی ویژگی های موضع کلمه ی اصل را ایفا نماید، یافت نخواهد شد، زیرا گزینش واژه های قرآنی به گونه ای انجام شده که اولاً تناسب آوای حروف کلمات هم ردیف آن رعایت گردیده، آخرین حرف از هر کلمه ی پیشین با اولین حرف از کلمه ی پسین هم آوا و هماهنگ شده است؛ تا به این سبب تلاوت قرآن روان و آسان صورت گیرد. ثانیاً تناسب معنوی کلمات با یکدیگر رعایت شده تا از لحاظ مفهومی نیز بافت منسجمی به وجود آید. (معرفت، ۱۳۸۰، ص ۳۷۴) حقیقتاً به جا آوردن واژگان (رعایت

مقتضای مقام مخاطب، شرایط گوینده و شنونده) بایسته‌ی هر سخنور هنروری است و قرآن کریم بستر شایسته‌ای برای چنین هنرنمایی است. اگر با نگرشی زیبا شناسانه، تفسیر سوره‌ی حمد قرائت شود:

«آغاز سخن به گونه‌ی غائبانه؛ سپس انتقال به حضور و اعتراف به ناتوانی، آن‌گاه نیازخواهی مؤدبانه؛ یعنی بیان احسان او به پاکان با اسناد به خدا؛ ولی ارائه‌ی خشم او به ناراستان در قالب فعل مجهول و اسناد به انسان آمده است.» (حیدری‌فر، ۱۳۹۱، ص ۱۱۴)

به دقت علامه طباطبایی = در این آیه توجه نمایید:

(وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ؛ و هنگامی که بندگان من، از تو درباره‌ی من سؤال کنند (بگو): من نزدیکم؛ دعای دعا کننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند پاسخ می‌گویم، پس باید دعوت مرا بپذیرند، و به من ایمان بیاورند، تا راه یابند (و به مقصد برسند). (بقره، ۱۸۶)

در این آیه به هفت نکته اشاره شده است:

۱. ضمیر متکلم (من) با وجود اختصار آیه، هفت بار تکرار شده و آیه‌ای به چنین اسلوب در قرآن منحصر به همین آیه است.
۲. استفاده از واژه‌ی «عباد» به جای «ناس».
۳. انداختن واسطه در پاسخ و حذف «فَقُل».
۴. جمله‌ی «قَرِيبٌ: من نزدیکم» را با حرف (إِنْ) که تأکید را می‌رساند، مؤکد کرده است.
۵. نزدیکی را با صفت مشبّهه بیان کرده نه با فعل، تا ثبوت و دوام نزدیکی را برساند.
۶. اجابت دعا را با فعل مضارع آورده نه با ماضی تا تجدد اجابت و استمرار آن را برساند.
۷. وعده‌ی اجابت را به خواندن خدا «إِذَا دَعَانِ» مقید کرده است که این نکات به گزینی جایگاه واژگان را در آیه می‌رساند. (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص ۴۲)

۲. سبک و شیوه بیان

اسلوب و شیوه بیان قرآنی - در عین حال که موجب جذب و کشش عرب گردید - با هیچ یک از اسلوب و شیوه‌های متداول عرب شباهت و قرابتی ندارد. قرآن سبکی نو و روشی تازه در بیان ارائه داد که برای عرب بی سابقه بود و بعداً هم نتوانستند در چنین

سبکی سخن بسرایند. این از شگفتی‌های سخنوری است که سخنور سبکی بیافریند که مورد پذیرش و پسند شنوندگان قرار گیرد با آنکه از شیوه‌های سخن متعارف آنان بیرون است. شگفت‌آورتر آن که از تمامی محاسن شیوه‌های کلامی متعارف بهره گرفته باشد، بی آنکه از معایب آن‌ها چیزی در آن یافت شود.

سبک قرآنی، جاذبیت و ظرافت شعر، آزادی مطلق نثر، حسن و لطافت سجع را دارد، بی آنکه در تنگنای قافیه و وزن دچار گردد، یا پراکنده‌گویی کند یا تکلف و تحمّل دشواری به خود راه دهد. همین امر مایه حیرت سخن‌دانان عرب گردید و خود را در مقابل سخنی یافتند که شگفت‌آفرین است و در عین غرابت و تازگی، جاذبیت و ظرافت خاصی دارد که در هیچ یک از انواع کلام متعارف آنان یافت نمی‌شود. (معرفت، ۱۳۸۰، ص ۳۷۸)

۳. نظم آهنگ قرآن

یکی از مهم‌ترین جنبه‌های اعجاز بیانی قرآن، نظم آهنگ واژگانی آن است که نغمه‌ای دلکش و نوایی دل‌پذیر را پدید می‌آورد؛ نوایی که احساسات آدمی را برمی‌انگیزد و دل‌ها را شیفته‌ی خود می‌کند. نوای زیبایی قرآن برای هر شنونده غیرعرب، محسوس است پس به طریق اولی برای شنونده عرب محسوس‌تر است. مراد از نظم آهنگ قرآن، پدید آمدن آهنگی خاص از نحوه‌ی چینش حروف و کلمات قرآنی است که هنگام استماع قرآن کریم به گوش می‌رسد. این نظم آهنگ — که گاهی از آن به موسیقی آیات قرآن نیز تعبیر شده — دارای نظم‌ی شگفت‌انگیز و ارتباط بسیار دقیق با معانی و مقاصد آیات و سوره‌ها است و الفاظ قرآن را روان و شیوا می‌سازد.

نظم آهنگ در آیات در جای جای کلام قرآن آشکار است. دلیل سخن هم این است که اگر کلمه‌ای را که به شکلی خاص به کار رفته است به صورت قیاسی دیگر کلمه برگردانده شود یا واژه‌ای حذف یا پس و پیش شود، در این نظم آهنگ اختلال به وجود می‌آید. به طور مثال در آیات آغازین سوره مبارکه فجر (۵-۱) چنین آمده است: (وَالْفَجْرِ * وَ لَبَّالٍ عَشْرِ * وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ * وَالْأَيْلِ إِذَا يَسِرْ * هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرِ * به سپیده دم سوگند * و به شب‌های دهگانه * و به زوج و فرد * و به شب هنگام که (به سوی

روشنایی روز) حرکت می‌کند سوگند (که پروردگارت در کمین ظالمان است!) آیا در آنچه گفته شد، سوگند مهمّی برای صاحب خرد نیست؟! در این جا یاء اصلی کلمه «یسر» به خاطر هماهنگی با فجر و عشر و الوتر و حجر... حذف شده است. (معرفت، ۱۳۸۰، ص ۳۸۴)

«در قرآن برخی از واژه‌ها حریرگونه و نرم است، پاره‌ای از واژه‌ها با هیبت و وقار است، گروهی از واژه‌ها لبخند بر لب و شراب مهر در دل دارد، برخی از واژه‌ها مثل رؤیا ست، مثل یک گل، مثل یک تنور عشق؛ از این رو تفاوت واژه‌ها بسیار است: تفاوت در آوا و آهنگ، تفاوت در معنا و مفهوم، تفاوت در ظرفیت، تفاوت در صورت و ... یکی از ابعاد گزینش هنرمندانه و حکیمانه‌ی واژه‌ها، همگونی ساختار واژه از جهت صورت و آهنگ و زیبایی با مفهوم و معنای آن واژه است. هماهنگی لفظ و معنا در واژه‌های قرآن تبلوری اعجاب انگیز دارد. آهنگ واژه‌هایی که بهشت را تصور می‌کند با آهنگ واژه‌هایی که خشم آتش‌ناک جهنم را به تصویر می‌کشد، دارای تفاوت بسیار است.» (خوش منش، ۱۳۷۷، ص ۸۱)

به عنوان مثال قرائت سوره طلاق قاری را متوجه این نکته می‌کند که این سوره در مقایسه با شمار قابل توجهی از سور قبل و بعد از خود، دارای آهنگی خاص است که به تعبیری می‌توان آن را آهنگی بسیار سنگین نامید. فراوانی حروف شدت دار و قوی و توالی عبارات مطمئن و کلمات سخت، نظیر «طَلَّقْتُمْ، فَطَلَّقُوهُنَّ، فَارْقُوهُنَّ، لَا تُضَارُّوهُنَّ، لَتَضَيَّقُوا عَلَيِهِنَّ» و مانند آن و نیز خاتمه یافتن تمام آیات به «الف» کشیده و ساکن بودن حروف ما قبل تمامی حروفی که صدای کشیده دارند، سبب سنگینی آهنگ این سوره شده است. «یسراً، قدراً، أمراً، أجراً» نمونه‌هایی از کلمات پایانی آیات این سوره هستند. شمار تقریبی تشدیدهای سوره طلاق ۱۱۳ مورد است. در حالی که سور قبل و بعد این سوره که از حیث حجم با آن برابرند، این میزان تقریباً به نصف (۵۹ مورد) در سوره تغابن و ۷۱ مورد در سوره تحریم می‌رسد. در دیگر سوره‌های قبل و بعد نیز وضعیتی کم و بیش مشابه وجود دارد. حال اگر در سوره مبارکه بقره که در شماری از آیات خود (آیات ۲۲۶-۲۴۲)، به مسئله طلاق پرداخته، تدبّر کنیم، خواهیم دید لحن آیات در مقطعی که موضوع طلاق مورد بررسی قرار گرفته به سختی و شدتی همانند می‌گراید و

عباراتی نظیر نمونه‌های حاضر در آن‌ها فراوان دیده می‌شود نظیر:

(وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبَعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ زنان مطلَّقه، باید به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن (و پاک شدن) انتظار بکشند (= عده نگه دارند)؛ و اگر به خدا و روز رستاخیز، ایمان دارند، برای آن‌ها حلال نیست که آن چه را خدا در رحم‌هایشان آفریده، کتمان کنند و همسرانشان برای بازگرداندن آن‌ها (و از سرگرفتن زندگی زناشویی) در این مدت، (از دیگران) سزاوارترند؛ در صورتی که (براستی) خواهان اصلاح باشند. و برای زنان، همانند وظایفی که بر دوش آن‌هاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده؛ و مردان بر آنان برتری دارند؛ و خداوند توانا و حکیم است.) (بقره، ۲۲۸)

(وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغُنَّ أَجَلَهُنَّ فَأُمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَخُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ؛ و هنگامی که زنان را طلاق دادید، و به آخرین روزهای (عده) رسیدند، یا به طرز صحیحی آن‌ها را نگاه دارید (و آشتی کنید)، و یا به طرز پسندیده‌ای آن‌ها را رها سازید؛ و هیچ گاه به خاطر زیان رساندن و تعدی کردن، آن‌ها را نگاه ندارید. و کسی که چنین کند به خویشتن ستم کرده است.) (بقره، ۲۳۱)

(لَكُمْ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ؛ این‌ها حدود و مرزهای الهی است، از آن تجاوز نکنید. و هر کس از آن تجاوز کند، ستمگر است.) (بقره، ۲۲۹)

گفتنی است در آیه اخیر فعل عبارت نخست، (فَلَا تَعْتَدُوهَا) از باب افتعال است و حسب ظاهر باید در عبارت بعدی - که در اصطلاح، کبری قاضیه است - از فعلی از همین باب استفاده شود، لکن به جای آن از باب تفعّل (يَتَعَدَّ) استفاده شده و این، آهنگی سنگین‌تر به آیه بخشیده است.

تدبّر و مقایسه هر چه بیشتر این آیات و آیات سوره مبارکه طلاق و نیز آیاتی که راجع به موضوع طلاق در سوره نساء آمده، متدبّر را به قیودی متعدد رهنمون خواهد شد که خداوند متعال ضمن این آیات قرار داده و انسان‌ها را هنگام بروز عارضه‌ای به نام طلاق،

بارها و بارها طی آن‌ها دعوت به تقوا، مراعات حدود الهی، توکل و صبر هنگام عسر می‌کند و بر عدم تکلیف خارج از وسع تأکید می‌ورزد. شدت و سنگینی در این نمونه آیات، حساسیت «طلاق» - مبعوض‌ترین حلال نزد خداوند - را حکایت می‌کنند و راز سیطره‌ی این آهنگ سخت و شدید را بر سوره طلاق روشن می‌نمایند. (خوش منش، ۱۳۷۹، ص ۳۶)

زمانی که ملائکه تسبیح گویان از خداوند برای مؤمنین طلب مغفرت می‌کنند، واژگان؛ مانند شمش‌های طلا روان می‌شوند:

(رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ؛ پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است؛ پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می‌کنند ببامرز و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دار.) (غافر، ۷)

هنگامی که از روز قیامت سخن به میان می‌آید، از کلمه ناآرام و عبارات مقطّع، هول و هشدار می‌بارد:

(وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْخَنَاجِرِ كَاطْمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ؛ و آن‌ها را از روز نزدیک بترسان، هنگامی که از شدت وحشت دل‌ها به گلوگاه می‌رسد و تمامی وجود آن‌ها مملو از اندوه می‌گردد؛ برای ستمکاران دوستی وجود ندارد، و نه شفاعت کننده‌ای که شفاعتش پذیرفته شود.) (غافر، ۱۸)

این صفت قرآن به علاوه صفات دیگر، روی هم رفته از قرآن پدیده‌ای می‌سازد که ماندنی برایش وجود ندارد. (معرفت، ۱۳۸۰، ص ۳۸۸)

۴. وحدت موضوعی یا تناسب معنوی آیات

یکی دیگر از ویژگی‌های قرآن، وجود تناسب معنوی میان آیات هر سوره است، گرچه یک جا نازل نگشته و به صورت پراکنده با فاصله‌های زیاد یا کم نازل شده باشند. زیرا پراکندگی در نزول آیات که به جهت مناسبت‌های گوناگون بوده، اقتضا می‌کند میان هر دسته آیاتی که به مناسبتی نازل گشته با دسته دیگر که به مناسبت دیگری نازل گشته است، رابطه و تناسبی وجود نداشته باشد، و این پراکندگی در نزول، بایستی در چهره‌ی

مجموع آیات هر سوره به خوبی هویدا باشد. در صورتی که با دقتی که دانشمندان - به ویژه در عصر اخیر - در محتوای سرتاسر هر سوره انجام داده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که هر سوره هدف یا هدف‌های خاصی را دنبال می‌کند که جامع میان آیات هر سوره است و امروز به نام «وحدت موضوعی» در هر سوره خوانده می‌شود، همین وحدت موضوعی است که وحدت سیاق سوره را تشکیل می‌دهد. یعنی میان آیات هر سوره یک رابطه‌ی معنوی و تناسب نزدیک وجود دارد. (معرفت، ۱۳۸۰، ص ۴۰۵)

مرحوم علامه طباطبایی^{۱۵} بر این نکته اصرار دارد که هر سوره صرفاً مجموعه‌ای از آیات پراکنده و بدون جامع واحدی نیست، بلکه یک وحدت فراگیر بر هر سوره حاکم است که پیوستگی آیات را می‌رساند. علامه^{۱۵} می‌گوید:

«إِنَّ لِكُلِّ طَائِفَةٍ مِنْ كَلَامِهِ تَعَالَى - الَّتِي فَصَّلَهَا قِطْعًا قِطْعًا وَ سَمَّى كُلَّ قِطْعَةٍ سُورَةً نَوْعًا مِنْ وَحْدَةِ التَّأْلِيفِ وَالْإِلْتِمَامِ لَا يُوجَدُ بَيْنَ أِبْعَاضٍ مِنْ سُورَةٍ، وَ لَا بَيْنَ سُورَةٍ وَ سُورَةٍ. وَ مِنْ هُنَا نَعْلَمُ أَنَّ الْأَعْرَاضَ وَ الْمَقَاصِدَ الْمُحْصَلَةَ مِنَ السُّورِ الْمُخْتَلَفَةِ، وَ إِنَّ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا مُسَوِّقَةٌ لِبَيَانِ مَعْنَا خَاصٍّ وَ لِعَرَضِ مُحْصَلٍ لِأَنْتُمْ إِلَّا سُورَةُ إِلَّا بِتَمَامِهِ؛ این که خداوند هر دسته از آیاتی را جدا از دسته‌ی دیگر قرار داده و نام سوره بر هر یک نهاده، شاهد بر این است که یک گونه انسجام و پیوستگی در هر مجموعه وجود دارد، که در قسمتی از یک مجموعه و یا میان هر سوره و سوره‌ی دیگر، آن پیوستگی خاص وجود ندارد. از این رو دریافت می‌شود که اهداف و مقاصد مورد نظر در هر سوره با سوره‌های دیگر تفاوت دارد، هر سوره برای بیان و مقصد خاصی عرضه شده که پایان نمی‌یابد مگر با پایان یافتن آن هدف و رسیدن به آن مقصود؛ و این از عجائب امر قرآن کریم است، که یک آیه از آیات آن ممکن نیست بدون دلالت و بی‌نتیجه باشد، و وقتی یکی از آیات آن با یکی دیگر مناسب با آن ضمیمه می‌شود، ممکن نیست که از ضمیمه شدن آن دو نکته‌ی بکری از حقایق دست نیابد، و همچنین وقتی آن دو آیه را با سوّمی ضمیمه کنیم می‌بینیم که سوّمی شاهد صدق آن نکته می‌شود.» (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۱۵)

نکته‌ها و ظرافت‌ها

از دیگر ویژگی‌های قرآن - که مایه شگفتی اعراب گردید - به کاربردن ظرافت‌های سخنوری و نکات بدیعی دقیق بود که اندیشه‌ها را به حقایق معارفش پرورید، خرافات را زدود و غل و زنجیرها را از دست و پاها گشود. قرآن کریم برای نخستین بار و آخرین بار، تنها معجزه‌ای از میان معجزات انبیای الهی است که پدیده‌ای زبانی و در حوزه‌ی زبان است و این در مورد هیچ یک از پیامبران پیش از پیامبر خاتم^۹ سابقه نداشته است و به همین دلیل که پدیده‌ای زبانی است و برای اثر گذاری روی مخاطبین خود نازل شده است، باید از شگردها و شیوه‌های زبانی بهره جوید تا به جلب توجه مخاطب و اثبات تمایزش از کلام عادی نائل آید. سحرّی که کفار قریش از آن دم می‌زدند و به آن دلیل، جوانان خود را از دیدار پیامبر^۹ و استماع آیات الهی باز می‌داشتند - علاوه بر وحیانی بودن آیات - همین جلوه‌های لطیف و اثرگذار هنری بوده است؛ و گرنه بسیار واضح است که این مسئله به شهادت تاریخ، اثبات شده است که پیامبر گرامی^۹ سلام^۹ نه جادوی خاصی داشته است و نه - نعوذ باللّه - دوره‌ی جادوگری دیده بوده است.

هدف این نوشتار تنها ذکر مواردی از جلوه‌های ادبی در کلام وحی می‌باشد که برای تبیین درست آن‌ها به مصادیقی از آیات قرآن کریم اشاره می‌شود. این موارد عبارت‌اند از:

۱. اشتراک

آن است که متکلم لفظ مشترک اصلی یا غیر اصلی را که دارای معانی متعدده باشد، بیاورد و ذهن شنونده به سوی غیرمعنی مقصود توجه کند، پس برای رفع اشتباه توضیح مراد نماید.

(اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ* صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ؛ خدایا! ما را به راه راست هدایت فرما راه کسانی که به آن‌ها نعمت داده‌ای.) (حمد، ۵ و ۶)

چون ظاهر مستقیم، شاهراه ظاهری است که در آیه‌ی بعد بیان و توضیح فرمود که مراد راه رشاد و هدی و ایمان است.

۲. اشتقاق

آن است که در نظم یا نثر کلماتی آورند که حروف اصلی و ترتیب حروف در اصل معنا یکی باشند.

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ؛ روی خود را به سوی آئین مستقیم و پایدار بدار.)
(کهف، ۴۳)

در آیه «أَقِمْ» با «قَيِّمِ» از مصدر (القیام) هستند.

۳. التفات

انتقال است از یکی از طُرُق ثلاثه‌ی کلام (تکلم، خطاب، غیبت) به سوی دیگری بر خلاف انتظار شنونده. مثال التفات از غیبت به خطاب:

(الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ * إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ؛ بخشنده و بخشایشگر است، (خداوندی که) مالک روز جزاست، (پروردگارا) تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم.) (حمد، ۲-۴)

همچنین از غیبت به تکلم:

مِثَالُ

۱۷ (وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ؛ خداوند است آن که بادهای
را فرستاد تا ابرها را برانگیزند، پس آنها را به سوی شهر مرده رانديم.) (فاطر، ۹)

۴. تجاهل العارف

این صنعت چنان است که متکلم از امری معلوم سؤال نماید، به گونه‌ای که از مجهول سؤال کرده می‌شود و غرض از آن مبالغه در تشبیه یا اظهار و حیرت متکلم یا توبیخ یا تحقیر مخاطب است.

(وَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءِ؛ آیا آفرینش شما (بعد از مرگ) مشکل‌تر است یا آفرینش آسمان؟) (نازعات، ۲۷)

۵. تذييل

آن است که متکلم پس از کلام تام حسن السکوت، جمله‌ای در ذیل سخن بیاورد برای تحقیق و تأکید کلام سابق،

(وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا؛ و بگو: حق آمد و باطل نابود

شد، یقیناً باطل نابودشدنی است. (اسرا، ۸۱)

۶. ترصیع

آن است که تمام یا اکثر کلمات بیتی یا مصرعی از شعر یا فقره‌ای از نثر با قرینه‌ی خود در روی و وزن مطابق باشد.

(إِنَّ الْأُبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ* وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ؛ همانا نیکان در نعمت‌اند و گناهکاران در دوزخ. (انفطار، ۱۳ و ۱۴)

۷. ایهام تناسب

آن است که متکلم بین معانی متناسب به الفاظی که معنی متناسبی داشته باشند، جمع نماید؛ البته در غیرمعنی مراد.

(إِلَ شَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ* وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ؛ خورشید و ماه طبق حساب و کتاب گردش می‌کنند و گیاه و درخت برای او سجده می‌کنند. (الرحمن، ۵ و ۶)

در آیه مراد از نجم گیاه است و با «شجر» متناسب است، لکن به معنی دیگر که «ستاره» با شد، با «شمس» و «قمر» تناسب دارد. پس میان «نجم» با شمس و قمر در اینجا ایهام تناسب وجود دارد.

۸. تنسيق الصفات

آن است که برای موصوفی صفات متوالی بیاورند.

قال الله تعالى: (هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ او خدایی است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نهان است، و او رحمان و رحیم است و خدایی است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اصلی او ست، از هر عیب منزّه است، به کسی ستم نمی‌کند، امنیت‌بخش است، مراقب همه چیز است، قدرتمندی شکست‌ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را صلاح می‌کند، و شایسته عظمت است، خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار می‌دهند. (حشر، ۲۲ و ۲۳)

در این آیه حدود ۱۵ وصف پیاپی با تکراری ملیح برای کلمه‌ی مبارکه «الله» ذکر

گردیده است و کلام را زیبا کرده و ذوق سلیم گواه آن می‌باشد.

۹. تهکم

آن است که برای استهزاء لفظی را ضد معنی خویش استعمال کنند؛ مثل اینکه مجنون را عاقل گویند.

(فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ؛ آنان را به عذاب دردناک بشارت بده.) (آل عمران، ۲۱)

۱۰. جمع

آن است که دو چیز یا بیشتر را حکم واحد شامل شود.

(إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ؛ شراب و قمار و بتان (بت‌ها) و تیرها همه پلیدند و از اعمال شیطان) (مائده، ۹۰)

۱۱. خبر و استفهام

مراد از این صنعت آن است که در کلام سؤال و جوابی باشد که هر دو خالی از لفظ حکایت یعنی «قال و قلت یا چنان گفت و گفتیم»، در آن نباشد؛ چنان که در قرآن مجید آمده است:

(عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * غَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ؛ آن‌ها از چه چیز از یکدیگر سؤال می‌کنند؟ از خبر بزرگ و پر اهمیت (رستاخیز).) (نبا، ۱ و ۲)

۱۲. حشو ملیح

آن را «اعتراض» نیز می‌گویند و بعضی «اعتراضُ الكلام قبل التمام» گفته‌اند. این صنعت چنان است که در میان دو جزء جمله یا مابین دو جمله مرتبط مثل شرط و جزاء چیزی درآورند که عبارت را رونقی دهد یا رفع شبهه‌ی خلاف مقصود را نماید.

(فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ؛ پس اگر چنین نکنید - که هرگز نخواهید کرد - از آتشی بترسید.) (بقره، ۲۴)

۱۳. طباق

عبارت است از اینکه متکلم بین دو کلمه‌ای که معنای آن‌ها مقابل یکدیگرند، جمع نماید.

(وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ؛ و (اگر نگاه می‌کردی) می‌پنداشتی بیدارند؛ در حالی

که در خواب فرو رفته بودند.) (کهف، ۱۸)

دو کلمه «أَيْقَاطًا» و «رُقُودٌ» در آیه همجنس هستند یعنی هر دو اسم و به صورت جمع ذکر گردیده است و بین آن‌ها تقابل تضاد (یعنی بیداری و خواب) وجود دارد.

۱۴. قصد المعنيين

یا «قصد وجهين» آن لفظی را گویند که دو معنی یا زیاده از آن اراده نمایند و قرائن و ملایمات هر دو معنی را بیاورند.

(لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ * يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ؛ هر زمانی نوشته‌ای دارد (و برای هر کاری، موعدی مقرر است). خداوند هر چه را بخواهد محو، و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند.) (رعد، ۳۸ و ۳۹)

از لفظ (کتاب) به قرینه‌ی «أَجَل»، «زمان معین» اراده شده و به قرینه‌ی «يَمْحُو» و «يُثَبِّتُ»، (مکتوب) اراده شده است.

۱۵. نظایر و امثال

آن است که از امری تعبیر نمایند به امری دیگر که نظیر آن است از بابت تشبیه اول به ثانی:

(أَيُّجِبُ أَخَذَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ؛ آیا یکی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌ی خود را بخورد؟ (به یقین) همه‌ی شما از این امر کراهت دارید.)

تمثیل غیبت به خوردن گوشت برادر برای آن است که نفوس از آن اعراض نمایند» (حجرات، ۱۲).

۱۶. تشابه الاطراف

که نوعی از «مراعات النظیر» است، عبارت است از اینکه دو معنای متناسب؛ یکی ابتدای کلام و یکی انتهای آن باشد. یعنی متکلم جمع نماید بین معانی که با هم متناسب باشند. در کلام حق آمده است:

(لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؛ چشم‌ها او را نمی‌بینند؛ ولی او همه‌ی چشم‌ها را می‌بیند و او بخشنده و آگاه است.) (انعام، ۱۰۳)

کلمه‌ی (لطیف) با «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» و کلمه (خبیر) با «هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» متناسب است؛ زیرا لطیف به معنای رقیق و لطیف است و لازمه‌ی آن عدم درک به بصراست و خبیر به معنای کسی است که به امور پنهانی و غیرپنهانی آگاهی دارد که از آن جمله چشم‌هاست، پس چون لطیف است چشم‌ها نمی‌توانند او را ببینند و چون خبیر است به تمام چشم‌ها آگاه است.

۱۷. قلب کامل

آن است که بتوان عبارتی را از آخر خواند و تغییری در آن راه نیابد و در این باب حرف مشدد و مخفف در حکم، یکی است. مثل قول خداوند: (رَبِّكَ فَكَبِّرْ) (مدر، ۳)؛ پروردگارت را بزرگ به شمار. (كُلُّ فِي فَلَكٍ ...) (انبیاء، ۳۳).

۱۸. لف و نشر

آن است که چند چیز را در کلام بیاورند، از آن پس اموری چند راجع به هریک از آن‌ها ذکر نمایند که تعیین نمایند هر یک از امور مذکوره به کدام از آن چیزها راجع است، و تعیین را به فهم سامع بسپارند و آن اشیاء متقدمه را «لف» و امور متأخره را «نشر» گویند.

(وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ؛ و از رحمت اوست که برای شما شب و روز قرار داد تا هم در آن آرامش داشته باشید و هم برای بهره‌گیری از فضل خدا تلاش کنید.) (قصص، ۷۳)

دو کلمه‌ی (لیل و نهار) لف شده و سپس به همین ترتیب به وسیله «لِتَسْكُنُوا فِيهِ» و «لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ» نشر گردیده و ربط الفاظ نشر به لف به عهده‌ی سامع واگذار شده است.

۱۹. مماثله

آن است که بیشتر یا تمام کلمات دو قرینه یا مصرع هم وزن باشند. مثل:

(وَأَتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ * وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ؛ موسی و هارون را کتابی آشکار و ظاهر دادیم و آن دو را به راه راست هدایت کردیم.) (صافات، ۱۱۷ و ۱۱۸)

در آیه (الکتاب) با (الصراط) و (المُسْتَقِیْمِ) موازن‌اند ولی «آتینا» که شش حرفی است با «هدینا» که پنج حرفی است هم وزن نیست پس در اکثر کلمات توازن دارند. ولی در آیه‌ی دیگری آورده شده که تمام کلمات توازن دارند.

(وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ * وَزَرَائِي مَبْثُوثَةٌ؛ و بالش‌ها و پشتی‌های صف داده شده و فرش‌های فاخر و گسترده.) (غاشیه، ۱۵ و ۱۶)

این آیه نوع دیگری از مُحَسِّنَات لفظی را در خود دارد که به آن (موازنه) یا (متوازن) می‌گویند و آن در کلام نثر، تطابق دو فاصله در وزن بدون توافق در حرف (روّی) است. مثل: (مَصْفُوفَةٌ) با (مَبْثُوثَةٌ) که در وزن موافق ولی حرف رَوّی، در (مَصْفُوفَةٌ) «فاء» و در (مَبْثُوثَةٌ) «ثاء» است.

۲۰. سجع

(بانگ یکنواخت کبوتر): سخن همراه با قافیه است و در اصطلاح علم بدیع آن است که گوینده در سخن خویش کلماتی یک وزن و آهنگین بیاورد. سجع در نثر، حکم قافیه در شعر را دارد. به جای سجع در مورد قرآن واژه فاصله را به کار می‌برند. سجع انواعی دارد مثل:

۱-۲۰. سجع متوازی

آن است که کلمات آخر جمله‌ها در وزن (هجا) و حرف رَوّی (حرف اصلی قافیه که مدار قافیه بر آن است) هر دو مطابق باشند.

(فیهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ وَاكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ؛ در آن تخت‌های زیبای بلندی است و قدح‌هایی (که در کنار این چشمه) نهاده.) (غاشیه، ۱۳ و ۱۴)

۲-۲۰. سجع مطرف

آن است که الفاظ آخر جمله‌ها در حرف رَوّی همگون و در وزن (هجا) مختلف باشند.

(مَّا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلّٰهِ وَقَارًا * وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا) (نوح، ۱۳ و ۱۴)

چرا شما برای خدا عظمت قائل نیستید؟! * در حالیکه شما را در مراحل مختلف آفرید.

۳-۲۰. سجع متوازن

آن است که کلمات آخر جمله‌ها در وزن متفق؛ ولی در حرف روی مختلف باشند.
(وَالطُّورِ * وَكِتَابٍ مَّسْطُورٍ * فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ * وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ * وَالسَّكْفِ الْمَرْقُوعِ؛
سوگند به کوه طور * و کتابی که نوشته شده * در صفحه‌ای گسترده * و
سوگند به بیت المعمور * و سقف برافراشته.) (طور، ۱ - ۵)

بعضی از ادبا (موازنه) و نیز (محائله) را که قبلاً ذکر شد، جزء سجع برشمرده‌اند.

۲۱. مشاکله

تبدیل کلمه به مجاور لفظی یا تقدیری آن است. مثل قول خداوند:

(فَجَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا؛ جزای بدی، بدی مثل آن است.) (شوری، ۴۰)
(وَمَكْرُؤٌ وَّ مَكْرَاللَّهِ؛ مکر کردند و خدا بر آن‌ها مکر کرد.) (آل عمران، ۵۴)
(گرکانی، ۱۳۷۷، ص ۶۲ الی ۳۱۹)

۲۲. همگونی آوایی

یکی از روش‌های برجسته سازی کلام ادبی و متمایز کردن آن از کلام عادی، بهره گیری از صداهای خاص و تکرار آن‌ها در واژگان متعددی در یک عبارت، مصراع، بیت یا آیه است. آفریننده متن ادبی با تکرار صداهای خاصی (نوعاً در ابتدای واژه‌ها) در متن ادبی، پیام ویژه‌ای را به مخاطب القا می‌کند و از طریق جلب توجه او به آن متن، آن را در ذهن او حک می‌کند. در ادامه به برخی از موارد استفاده از الگوی همگونی آوایی (Alliteration) در قرآن اشاره می‌شود:

همگونی آوایی با استفاده از ۱۶ بار تکرار آوای «ن»:

(رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا
سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ؛ پروردگارا! ما صدای منادی (تو) را شنیدیم که به ایمان
دعوت می‌کرد که: به پروردگار خود ایمان بیاورید و ما ایمان آوردیم. پروردگارا!
گناهان ما را ببخش؛ و بدی‌های ما را بپوشان؛ و ما را با نیکان (و در مسیر آن‌ها)
بمیران.) (آل عمران، ۱۹۳)

همگونی آوایی با استفاده از ۸ بار تکرار آوای «ل»:

(فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ؛ گفت: آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که می‌توانند این نوزاد را برای شما کفالت کنند و خیرخواه او باشند؟) (قصص، ۱۲)

همگونی آوایی با استفاده از ۵ بار تکرار آوای «ت»:

وَفَعَلْتَ فَعَلْتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ؛ سرانجام، آن کارت را (که نمی‌بایست انجام دهی) انجام دادی (و یک نفر از ما را کشتی)، و تو از ناسپاسانی. «(شعرا، ۱۹۲)

همگونی آوایی با استفاده از ۴ بار تکرار آوای «و» عربی که همخوان دو لبی است و نه لب و دندانی: «وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ؛ (قسم) به پدر و فرزندش.» (بلد، ۳)؛ (صالحی، ۱۳۷۴، ص ۵۰۵).

نتیجه‌گیری

از آنجا که هنر و جلوه‌های هنری از نهادینه‌ترین شیوه‌های انتقال مفهوم به همگان است؛ این نتیجه به دست می‌آید که قرآن کتابی است که سرشار از جلوه‌های هنری برای تمام دوران‌ها فرستاده شده و توجه عالم را به خود جلب کرده است و جاذبه‌ی آن، منحصر به قوم و عصر خاصی نیست. بزرگان علوم ادبی قائل‌اند که قرآن با توجه به ظرافت‌های بی‌شمار، در اوج فصاحت و بلاغت می‌باشد و هر خواننده‌ی دقیقی را به شگفتی وادار دارد و بررسی دقیق جلوه‌های ادبی در قرآن یادآور کلام زیبای امیرالمؤمنین^۷ است که فرمودند: «إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَغْنَىٰ عَجَائِبُهُ وَلَا تَنْقُضِي عَرَائِبُهُ؛ قرآن ظاهرش بسیار زیبا و شگفت‌انگیز و باطنش عمیق و ناپیداست، نکات شگفت‌آورش هرگز فانی نمی‌شود و اسرار نهفته‌اش هرگز پایان نمی‌پذیرد.» (خطبه ۱۸)

فهرست منابع

- * قرآن کریم؛ ترجمه آیت الله مکارم شیرازی.
- * نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی (۱۳۸۰)، قم: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی طلعه نور، چاپ دوم.
۱. امین شیرازی، احمد (۱۳۸۰ ش)، آیین بلاغت، چاپ اول، بی جا: انتشارات فروغ قرآن.
 ۲. التفتازانی، سعد الدین مسعود (۱۴۲۴ ق)، الموطول، چاپ اول، قم: انتشارات امام المنتظر.
 ۳. جعفری، محمد تقی (۱۳۷۹ ش)، ایده آل زندگی و زندگی ایده آل، چاپ اول، تهران: مؤسسه نشر آثار علامه جعفری.
 ۴. حیدری فر، مجید (۱۳۹۱ ش)، مهندسی فهم و تفسیر قرآن، چاپ اول، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
 ۵. خوش منش، ابوالفضل (۱۳۷۷ ش)، «جستارهایی در زمینه نظم آهنگ قرآن کریم»، بینات، ش ۲۰.
 ۶. خوشرو، ابوالقاسم (۱۳۷۴ ش)، «جانمایه های معنوی هنر»، فصلنامه هنر، ش ۳۰.
 ۷. خونساری نژاد، شکوه السادات (۱۳۸۶ ش)، «زیبایی در دیوان شمس و مثنوی»، ماهنامه پژوهشی اطلاعات و حکمت، ش ۸.
 ۸. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷ ش)، لغت نامه، ج ۱۵، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
 ۹. زمانی، محمد حسن، (۱۳۸۴ ش)، مستشرقان و قرآن، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
 ۱۰. شمیسا، سیروس (۱۳۷۴ ش)، معانی، چاپ سوم، تهران: نشر میترا.
 ۱۱. صالحی، مجید، (۱۳۷۴ ش)، «آفرینش هنری در متون ادبی و کلام وحی»، فصلنامه هنر، ش ۳۰.
 ۱۲. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۷ ش)، المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، چاپ بیست و پنجم، قم: انتشارات اسلامی.
 ۱۳. کزازی، میرجلال الدین (۱۳۷۰ ش)، زیباشناسی سخن پارسی (معانی)، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.

- ۴ ۱. گرکانی، محمدحسین (۱۳۷۷ ش)، *ابدع/البدایع*، چاپ اول، تبریز: انتشارات احرار تبریز.
- ۵ ۱. لنکستر، جان (۱۳۷۳ ش)، *هنر در مدرسه*، ترجمہ میر محمد سید عباس زادہ، بی جا.
- ۶ ۱. محمدی، حمید (۱۳۸۳ ش)، *آشنایی با علوم بلاغی*، چاپ پنجم، قم: مؤسسہ فرهنگی دارالذکر.
- ۷ ۱. معرفت، محمد ہادی (۱۳۸۰ ش)، *خلاصہ التمهید فی علوم القرآن*، چاپ دوم، قم: مؤسسہ فرهنگی تمہید.
- ۸ ۱. معین، محمد (۱۳۶۵ ش)، *فرہنگ فارسی*، چاپ دوازدهم، تہران: انتشارات امیرکبیر.
- ۹ ۱. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران (۱۳۷۵ ش)، *تفسیر نمونہ*، چاپ سی و سوم، قم - تہران: دارالکتب الاسلامیہ.
- ۰ ۴. نصیری، علی (۱۳۸۷ ش)، *قرآن و هنر*، چاپ دوم، قم: پژوهش های تفسیر و علوم قرآن.
- ۱ ۴. ہادوی، مہدی (۱۳۷۴ ش)، «زیبایی از منظر دین و هنر»، *فصلنامہ هنر*، ش ۳۰.
- ۲ ۴. ہاشمی خراسانی، ابو معین حمیدالدین حجت (۱۳۹۰ ش)، *مفصل شرح مطول*، چاپ اول، قم: نشر حاذق.

